

فصلنامه راهبرد سیاسی
سال اول، شماره ۲، پاییز ۱۳۹۶
صفحات: ۵۹-۸۱
تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۰۶/۲۳؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۶/۰۹/۱۵

بحران سوریه، غرب و استراتژی موازنه ضعف

سعید چهارآزاد* / دکتر ابوالقاسم طاهری** / عقیل صابروگ***

چکیده

با توجه به مقتضیات بین المللی و داخلی رژیم‌های سیاسی که در جریان تحولات اخیر خاورمیانه، حاکمیتشان در معرض تهدید جدی واقع شد؛ هر کدام از این کشورها مسیر متفاوتی را پیمودند. در این میان بحران سوریه به جنگ داخلی گسترده‌ای کشیده شد که تا کنون راه حل مسالمت آمیز موفقی برای آن ارائه نشده است. به اعتقاد نگارندگان این مقاله چنین وضعیتی یعنی ادامه منازعات خونین بین شورشیان مسلح و نیروهای دولتی سوریه، به منظور کنترل دو خصم جدی علیه امنیت آمریکا و اسرائیل - یعنی گروه‌های سلفی و رژیم اسد- مطمح نظر استراتژیست‌های آمریکایی است و بنابراین به نظر می‌رسد چنین وضعیتی تا تضعیف شدید دو گروه، به ویژه اسلام‌گرایان رادیکال ادامه داشته باشد. به علت شباهت وضعیت بحران سوریه و جنگ ایران و عراق، - هم به لحاظ فرسایشی شدن و هم به واسطه دشمنی مشترک رژیم اسد و بنیادگرایان سلفی با منافع آمریکا در منطقه - چارچوب نظری که برای این مقاله در نظر گرفته خواهد شد، استراتژی موازنه ضعف است که دولت ریگان در مقابل ایران و عراق در سالهای جنگ این دو کشور در پیش گرفته بود. این استراتژی در راستای تضعیف دو کشور ایران و عراق به عنوان رژیم‌هایی که توانایی تهدید منافع آمریکا در منطقه را دارا بودند، به کار گرفته شد.

کلید واژه‌ها

موازنه ضعف، امنیت، سوریه، بنیادگرایان سلفی، آمریکا، اسرائیل، غرب.

* دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات (نویسنده مسئول)

chehrazad.saeed@gmail.com

** استاد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات

*** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

مقدمه

استراتژی موازنه ضعف، پیگیری تضعیف دو متخاصم است که هر دو آنها خصم کشور یا مجموعه‌ای از کشورهای دیگر ثالث هستند که پیگیری تضعیف آنها برای کشور و یا کشورهای ثالث منافی را به دنبال دارد. در این سرفصل بر آن هستیم تا پیشینه‌ای از این استراتژی آمریکا به منظور کاربست آن بر بحران سوریه بیان کنیم. این سرفصل هر چند به بحث بحران سوریه نپرداخته و عمده مباحث آن به موازنه ضعف ایران و عراق اختصاص دارد، اما برای این پژوهش به مثابه‌ی مدلی برای تحلیل بحران سوریه است و از این دیدگاه بسیار حائز اهمیت است، چرا که مهمترین طرفین منازعه در بحران سوریه یعنی دولت اسد و نیروهای تندروی اسلامگرا متخاصم آمریکا محسوب می‌شوند.

از زمان کشف ذخایر نفتی وسیع در خاورمیانه، و حتی قبل از آن، استراتژی ایالات متحده و دیگر قدرت‌های اروپایی جلوگیری از ظهور هر گونه حکومت ملی قوی در منطقه بوده است، چرا که وجود دولتی قوی در منطقه برای منافع آمریکا خطرساز خواهد بود. آمریکا به خوبی به اهمیت استراتژیک منطقه خاورمیانه واقف است و چون خود یک چهارم نفت جهان را مصرف می‌کند و ۶۵ درصد از مصرف خود را هم از طریق واردات تأمین می‌کند و ۲۵ درصد از این مقدار هم از خاورمیانه تأمین می‌شود، از این رو به دنبال تسلط بر این منطقه به انحاء مختلف است (دهشیر، ۱۳۸۲: ۳۳۵).

از دهه‌ی ۱۹۴۰ به بعد آمریکا بیشتر از دهه‌های قبل، به منظور حمایت از منافع ملی آمریکا که مهم‌ترین آن‌ها مبارزه با گسترش نفوذ کمونیسم بود، درگیر سیاست‌های منطقه‌ای شد. کمک‌های ایالات متحده به ایران به دلیل موقعیت استراتژیکی آن در دهه‌ی ۱۹۵۰ کاملاً متفاوت از کمک آن به تایوان بود، چرا که ایران سنگر سد نفوذ کمونیسم به خاورمیانه بود.

(Rice, 2014: 49)

از سوی دیگر پس از انقلاب ۱۴ ژانویه ۱۹۵۸ عراق و به قدرت رسیدن عبدالکریم قاسم گرایش‌ات نظامی عراق تغییر کرد. اختلاف نظر با بریتانیا و جهان غرب، قرار گرفتن مقابل اسرائیل و افزایش احساسات پان عربیسم به رهبری قاسم به لغو پیمان بغداد و اتحاد با جماهیر شوروی برای دستیابی به کمک‌های نظامی منجر شد. در ماه آوریل سال ۱۹۷۲ دو کشور با امضا پیمان پانزده سال دوستی و همکاری توافق کردند که به توسعه همکاری در تقویت توانایی‌های دفاعی هر یک از طرفین ادامه دهند. البته گفتن این نکته ضرورت دارد که

ایدئولوژی بعثی عراق اساساً با کمونیسم در تضاد باقی ماند، اما با این وجود همکاری‌های این دو کشور ادامه یافت.

با فروپاشی رژیم شاه در سال ۱۹۷۹ و استقرار جمهوری اسلامی، ایالات متحده با شرایط جدید و تغییر یافته‌ای در ایران مواجه شد. رهبران انقلابی جدید ایران در سراسر منطقه چالش‌های اساسی برای اهداف و منافع آمریکا ایجاد کردند. جمهوری اسلامی ایران با بیان صدور انقلاب، تهدید جدی علیه منافع آمریکا در خاورمیانه و خلیج فارس به حساب می‌آمد. ادامه این اختلافات با بحران حمله به سفارت آمریکا در ایران و گروگان‌گیری ۵۴ آمریکایی به اوج خود رسید. طی این دوران و هم‌زمان با آغاز جنگ تحمیلی، ایران با پیگیری اهدافی در منطقه خلیج فارس و خاورمیانه به تهدیدی جدی علیه امنیت آمریکا تبدیل شد.

با حمله شوروی به افغانستان، اهداف ایالات متحده آمریکا در خاورمیانه در سه هدف اصلی خلاصه شد که عبارت بودند از جلوگیری از نفوذ شوروی به ایران، مهار انقلاب اسلامی ایران و نهایتاً حفاظت و مراقبت از میادین نفتی و دسترسی به منابع نفتی ارزان. ایالات متحده آمریکا برای حصول این اهداف، استراتژی دوپایه‌ای را اعمال کرد. پایه نخست این استراتژی تقویت و مسلح کردن عربستان سعودی و ایجاد ساختار امنیتی منطقه‌ای برای مهار ایران بود، پایه دوم استراتژی مهار ایران، نزدیکی به عراق بود. علی‌رغم این که آمریکا تا پیش از این روابط دیپلماتیک رسمی با دولت عراق برقرار نکرده بود؛ تلاش برای برقراری رابطه‌ای نزدیک‌تر و هم‌چنین رسمی‌تر با دولت عراق را در جهت کنترل قدرت ایران در منطقه آغاز کرد. این نزدیکی آمریکا به عراق همان هدفی بود که صدام حسین از آن در جهت تبدیل شدن عراق به قدرت برتر منطقه استقبال کرد. عراق همواره در پی پیدا کردن فرصتی برای حمله به ایران بود، این فرصت به وسیله‌ی روابط نزدیک‌تر با آمریکا و هم‌چنین حمایت نه‌چندان رسمی سیاستمداران آمریکا از حمله به ایران به دست آمد. در واقع صدام حسین مهر تأیید حمله به ایران را از طرف آمریکا دریافت کرده بود. ایالات متحده آمریکا بر خلاف مخالفت شدید خود با حمله‌ی شوروی به خاک افغانستان، حمله به ایران را نه تنها محکوم نکرد بلکه از شناسایی عراق به عنوان آغازگر جنگ نیز خودداری کرد. سیاست آمریکا هر چند که در ابتدای جنگ مبنی بر بی‌طرفی بود اما با پیشروی نیروهای ایرانی و به دست آوردن موقعیت‌های بهتر در جنگ، موضع خود را به حمایت از عراق تغییر داد.

سیاستی که آمریکا در قبال عراق و جمهوری اسلامی ایران در طول جنگ هشت ساله در پیش گرفت بر مبنای تضعیف دو طرف منازعه بود. از منظر آمریکا هر دو کشور به یک اندازه برای امنیت اسرائیل و آمریکا در منطقه خطر ساز بودند. ایران با انقلابی گری مذهبی و رژیم صدام با زیاده خواهی های منطقه ای و رگه های شدید پان عربیسم که برای آنها تداعی کننده ناصریسم بود. بنابراین این جنگ از منظر آمریکا نمی بایست برنده ای داشته باشد. در طول دوران جنگ نیز این استراتژی پیگیری شد. اوج نمایش این استراتژی در رسوایی ایران گیت آشکار شد. بر اساس یکی از فرضیه های موجود، اسرائیل که از بدو جنگ عراق و ایران، به منظور طولانی کردن این نبرد به ایران سلاح فروخته بود، در سال ۱۹۸۴ واشنگتن را متقاعد کرد که درون نیروهای مسلح ایران یک جناح میانه روی ضد آیت الله خمینی و طرفدار غرب وجود دارد و فروش سلاح به این عناصر موجب تقویت آن ها می شود و می تواند در نهایت به سرنگونی جمهوری اسلامی بینجامد. رابرت مک فارلین، مشاور امنیت ملی که بر مراحل اولیه عملیات مذکور نظارت داشت، اظهار داشت که "اسرائیلی ها در صدد بودند تا با تهیه سلاح برای برخی عناصر ارتش ایران، دولت را سرنگون کنند" (Farhang, 1993: 165).

سرانجام با مجوز ریگان، موشک های ضد تانک تاو و موشک های هاک به قیمت های بسیار بالا به ایران فروخته شد. دریافت این تسلیحات و کمک های غیر علنی نهایتاً باعث شد که ارتش ایران پیشروی های بیشتری را انجام دهد و جزیره استراتژیک فاو را در فوریه ۱۹۸۶ تصرف کند. حتی گفته می شد که آمریکا به آواکس های خود دستور داده بود: در طول نبرد فاو از پرواز بر فراز منطقه جنگی مذکور خودداری کنند و بدین ترتیب ستاد فرماندهی عراق را از اطلاعات مهمی که به طور معمول از طریق ریاض به آنها داده می شد، محروم کرد (Schaar, 1993: 183).

صرف نظر از اهداف واشنگتن و ایران از درگیر ساختن خود در عملیات محرمانه مذکور، ایران گیت برای هر دو کشور به یک رسوایی بزرگ تبدیل شد. در نوامبر ۱۹۸۶ یک روزنامه لبنانی فاش کرد که ایالات متحده در ازای کمک ایران به آزادی گروگان های در بند این کشور در لبنان، به صورت محرمانه به ایران سلاح تحویل می داده است. ایران گیت به یک نقطه چرخش در موضع ایالات متحده در جنگ مبدل شد. آشکار شدن زد و بندهای پنهانی، بحرانی تحقیر آمیز و خفت بار برای دولت ریگان بود: چرا که واشنگتن در عین زیر فشار گذاشتن کشورهای دیگر برای عدم ارسال سلاح به ایران که از آن به محاصره عملیاتی یاد می کرد، خود

به صورت محرمانه به ایران سلاح فروخته بود، رسوایی مذکور محبوبیت ریگان را به شدت کاهش داد (میلانی، ۱۳۸۷: ۳۷۹). دولت ریگان برای مهار بحران داخلی خود و به دست آوردن دل متحدین عرب فروخته شده خویش یک سیاست تهاجمی علیه ایران در پیش گرفت (Hooglund, 1988: 151).

اما در پیش گرفتن سیاست تهاجمی درباره ایران به معنی موافقت با پیروزی صدام حسین در جنگ هشت ساله نبود؛ هدف تضعیف طرفین منازعه تا سر حد نابودی بود. باید اذعان داشت که جنگ ایران و عراق یکی از پرهزینه‌ترین و خونین‌ترین جنگ‌های قرن بیستم بود. این جنگ نظریه کسینجر برای داشتن دو بازنده در جنگی واحد را به نوعی عملی ساخت. بر اساس گزارش یکی از تیم‌های سازمان ملل تنها خسارت وارده به ایران در حدود ۹۷ میلیارد دلار بود. برآورد می‌شود که هزینه جنگ برای دو طرف درگیر، از مجموع میزان درآمدهای نفتی دو ملت در قرن گذشته فراتر رفته باشد (Mofid, 1990, 147).

ایالات متحده آمریکا در پایان این جنگ خونین به مهم‌ترین هدف خود رسید و آن هدف کنترل دو خصم جدی منافع آمریکا و اسرائیل در خاورمیانه بود که در هشت سال پیشتر برای منافع آن‌ها می‌توانستند خطر ساز باشند. ایران و عراق دو کشور دارای درآمدهای بالای نفتی، یکی با عنصر ایدئولوژی انقلاب اسلامی و دیگری داعیه دار رهبری جهان عرب، هر چند به لحاظ گفتمانی با یکدیگر تفاوت داشتند اما دشمنی واحد برای منافع آمریکا و اسرائیل تلقی شده بودند. نتایج این جنگ را محسن میلانی به خوبی تشریح کرده است:

بروز این جنگ جنون آمیز میان دو ملت مسلمان که بیش از هر ملت دیگری در خاورمیانه دارای اشتراکات تاریخی و فرهنگی هستند، منابع گرانبهای آنان را به یغما برد، بخش اعظم زیرساخت‌ها و اقتصاد آنها را ریشه کن کرد، موجب مرگ دسته کم سیصد هزار تن شد، میلیون‌ها نفر را زخمی کرد، موجب درد و رنج میلیون‌ها آواره و دردمند دیگر شد و عقده‌های عمیقی در روح و روان دو ملت همسایه از خود به جای گذاشت (میلانی، ۱۳۸۷: ۳۸۴).

جنگ ایران و عراق فرصتی مناسب برای آمریکا در جهت ضعیف کردن هر دو دولت قوی در منطقه بود. هدف اصلی دولت ریگان تضعیف و مهار ایران به منظور محدود کردن نفوذ منطقه‌ای آن بود. هدف بعدی تضعیف عراق بود، آمریکا می‌خواست مطمئن شود که عراق به عنوان یک دولت منطقه‌ای، قدرت به چالش کشیدن سیاست‌ها و منافع آمریکا در خلیج فارس

را نخواهد داشت. پس از پایان جنگ، سیاست ایالات متحده در قبال عراق تغییر کرد و سیاستی خصمانه‌تر جایگزین آن شد (Becker, 1991: 104).

در سپتامبر ۱۹۸۸ سعدن حمادی وزیر امور خارجه عراق برای دیدار با جرج شولتز وزیر امور خارجه آمریکا به واشنگتن سفر کرد. عراقی‌ها انتظار استقبال گرم و آغاز دوران همکاری نزدیک‌تر در رابطه با تجارت و صنعت با آمریکایی‌ها را داشتند. اما قبل از آغاز جلسه و بدون هیچ اطلاعی به حمادی، چالرز ردمن سخنگوی وزارت امور خارجه آمریکا در یک کنفرانس مطبوعاتی اینگونه اعلام کرد: دولت ایالات متحده متقاعد شده است که عراق از سلاح‌های شیمیایی در عملیات نظامی خود علیه چریک‌های کرد استفاده کرده است. ما نمی‌دانیم که تا چه حد از سلاح‌های شیمیایی استفاده شده است اما هر گونه استفاده در این زمینه منجر کننده و غیر قابل توجیه است، ما نگرانی شدید خود را به دولت عراق اعلام می‌کنیم تا از موضع ما نسبت به استفاده از سلاح‌های شیمیایی آگاه باشد... (دفتر اسناد عادی سیاست خارجی آمریکا، ۱۹۹۱: ۱۶۰).

زمانی که حمادی برای دیدار با جرج شولتز وارد جلسه شد، توسط مطبوعات درباره قتل عام، جنگ و استفاده از سلاح‌های شیمیایی مورد سؤال واقع شد. دیدار حمادی با شولتز توقعات و انتظارات عراق برای کمک‌ها و حمایت‌های آمریکا در جهت بازسازی پس از جنگ ایران و عراق را از بین برد. در طی ۲۴ ساعت پس از اعلام نظر ردمن مجلس سنای آمریکا فروش مواد غذایی و فن آوری را به عراق لغو کرد.

در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۹۱ در مقدمه‌ی طرح آتش بس صدام حسین عنوان کرد "در سالهای ۱۹۸۸-۱۹۸۹ مبارزات مداوم آمریکا و سایر کشورهای امپریالیستی را در مطبوعات و سایر رسانه‌ها در جهت هموار کردن تحقق اهداف خود دیدم" (Washington Post, February 16, 1991). که نشان دهنده عمق غفلت صدام حسین در فهم استراتژی آمریکا در طول جنگ هشت ساله بود.

نهایتاً پایان جنگ، دو کشور عصیان گر علیه منافع آمریکا و اسرائیل را در منطقه خاورمیانه آرام کرد. دو کشوری که می‌توانستند با پتانسیل بالای خود منافع آمریکا و اسرائیل را به خطر بیندازند، با درگیری در جنگی فرسایشی به شدت از قدرتشان کاسته شد. ایران با روی کار آمدن دولت سازندگی اهداف اقتصادی را در پیش گرفت و عراق به ویژه بعد از جنگ دوم خلیج فارس به انزوایی شدید کشانده شد.

بنیاد گرایی اسلامی و امنیت غرب

قرن هفتم هجری و سقوط خلافت عباسی به دست مغولان نقطه آغازی در شکل گیری جنبش سلفیه در جهان اسلام گردید. ابن تیمیه از بنیانگذاران بنیادگرایی اسلامی شخصاً در جنگ با مغولان شرکت جست و در سال ۷۰۲ قمری سلطان مملوک مصر را به جهاد در برابر مغولان تشویق کرد؛ البته فعالیت‌های نظامی او تنها متوجه مغولان نبود و به سال ۷۰۴ قمری، قشونی را بر سر مردم جبل خسروان (کسروان) در سوریه برد و آنان را در هم شکست (قادری، ۱۳۸۸: ۱۰۴). با وجود آغازگری فعالیت‌های جهادی با رویکرد سلفی توسط ابن تیمیه این جریان بعد از مرگ وی توسط حلقه محدودی از شاگردانش ادامه یافت و بعد از آنها بنا بر اولویت‌های دیگر جامعه اسلامی به حاشیه رانده شد.

جریانات بنیادگرایی اسلامی تا اواسط قرن بیستم در جامعه جهانی چندان شاخص نبود. از جمله دلایل آن می‌توان به عدم ارتباطات گسترده‌ای که در سطح جهانی وجود داشت، اشاره کرد. بدین معنا جنبش‌های رادیکال اسلامی حالت محلی به خود می‌گرفتند و هرگز در سطح جهانی مطرح نمی‌شدند. دلیل دیگر نبود اقتضائاتی است که در اواسط قرن بیستم آشکار گردید؛ رشد چنین جریاناتی در اواسط قرن بیستم را می‌توان در اقتضائات جامعه مصر به عنوان بستر شکل گیری بنیادگرایی نوین اسلامی و نیز شرایط جهانی به ویژه دخالت بیگانگان در امور مسلمین به طور عام و مسئله فلسطین و اشغال افغانستان توسط شوروی به طور خاص اشاره کرد.

به هر صورت شکل گیری چنین جریاناتی در اواسط قرن بیستم باعث به وجود آمدن موجی از اسلام هراسی شد، چرا که تقریباً در تمامی این جریانات خشونت علیه مخالفان با شدت متفاوت یکی از عناصر مشترک بنیادگرایی اسلامی بوده است. نتیجه چنین امری شکل گیری نگاه امنیتی به ویژه در جهان غرب به بنیادگرایی اسلامی شد. به همین خاطر لازم است بحث خشونت در جریانات بنیادگرایی نوین اسلامی را بیشتر توضیح داد.

در میان اندیشمندان اسلامی مباحث گسترده‌ای درباره مسئله جهاد در اسلام صورت گرفته است. این مباحث به طور ویژه در سه دوره برجستگی بیشتری یافته است. نخستین دوره در پایان دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ بود که گروه‌های اسلام گرا با تأثیر از آرای سید قطب به رادیکالیسم اسلامی و اقدامات خشونت آمیز علیه رژیم‌های عربی متمایل شدند؛ بر مبنای عقیده سید قطب اکثریت جامعه‌های جهانی را جامعه جاهلیت تشکیل می‌دهد که وظیفه مؤمن تغییر

چنین جوامعی است. سید قطب تأکید زیادی بر جنبه‌های عملی عقیده اسلامی داشت و معتقد بود مؤمن به دین برای اجرای رسالت خود و برای انجام وظیفه جانشینی خدا، موظف به انجام عمل است (محمودیان، ۱۳۹۰: ۳۱). سید قطب همچنین با تقسیم دنیا به دار الایمان و دار الحرب به جای دار الاسلام و دار الکفر رسماً به غیر مومنان اعلان جهاد داد و به این سبب تأثیر افکار وی بر مجاهدین رادیکال حائز اهمیت ویژه‌ای است. دوره دوم به پایان دهه ۱۹۸۰ بازمی‌گردد که در آن گروه‌های رادیکال اسلامی در مصر به درگیری‌های خشونت بار خیابانی با نیروهای امنیتی مصر پرداختند و دست به سلسله‌ای از ترورهای موفق و ناموفق مقامات مصری زدند. دوره پایانی نیز به نبرد مجاهدین افغان با نیروهای شوروی و متعاقب آن تشکیل دولت طالبان بازمی‌گردد که به همراه شبکه القاعده دست به خشونت‌های گسترده‌ای در سطح جهانی زدند که اوج آن در حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به وقوع پیوست.

در این زمینه اندیشمندان مسلمان مختلفی به عنوان مخالف و موافق استفاده از خشونت بحث‌های دامنه داری را مطرح کردند، اما بنا به مقاصد پژوهش در اینجا به اندیشمندان و جریاناتی که به ترویج خشونت پرداختند و از این نظر بر جریان بنیادگرایی اسلامی تأثیر ویژه‌ای داشتند، اشاره می‌شود. سید قطب یکی از مهمترین نظریه پردازانی است که در نظریاتش بر لزوم عمل گرایی و استفاده از خشونت در مقابل جامعه جاهلی تأکید داشت. سید قطب با جاهل خواندن نظام‌های سیاسی معاصر مسلمان و غیر مسلمان به پیروان جنبش‌های اسلامی پیشنهاد کرد که از طریق سازماندهی و تشکیل هسته‌های پیشتاز، نظام جاهلی را سرنگون کرده و با ایجاد جامعه اسلامی زمینه پیاده شدن اسلام را در سطح جهانی فراهم کنند (دکمجیان، ۱۳۶۶: ۷۰-۱۶۵). بدین ترتیب توسل به اقدامات رادیکال مسلحانه و جهاد نه تنها در دوره تبدیل جامعه جاهلی به جامعه اسلامی، بلکه بعد از آن نیز وظیفه مسلمانان مؤمن و متعهد در نظر گرفته می‌شد تا بدین ترتیب، زمینه‌های تشکیل جامعه جهانی اسلامی فراهم آید (احمدی، ۱۳۹۰: ۸۳).

حمید احمدی در کتاب جامعه شناسی سیاسی جنبش‌های اسلامی معاصر سه خشونت به کار رفته توسط گروه‌های بنیادگرای اسلامی را از یکدیگر متمایز می‌کند. از نظر وی خشونت رادیکالیسم اسلامی به ترتیب شدت در سه شکل واکنشی، ایدئولوژیک و فرقه‌ای ظاهر می‌شود. منظور از خشونت واکنشی، واکنش دفاعی گروه‌های بنیادگرا در قبال سیاست‌های ضد اسلامی حکومت‌هاست که آنها را به واکنش وا می‌دارد و عموماً بدون برنامه قبلی چنین واکنشی صورت

می‌گیرد. خشونت ایدئولوژیک در چارچوب اهداف جنبش تعریف شده و به سرنگونی رژیم منتهی می‌شود. همچنین در این نوع از خشونت مقصد خشونت صرفاً نیروهای نظامی و مقامات سیاسی را در بر می‌گیرد. اما نوع سوم خشونت که آن را به خشونت فرقه‌ای تعبیر کرده‌اند، بر خلاف دو نوع نخست، هم به لحاظ اهداف مورد نظر و هم به لحاظ دامنه تلفات، بسیار گسترده‌تر از دو نوع دیگر است. در واقع در دو نوع خشونت واکنشی و خشونت ایدئولوژیک، جنبش‌های اسلامی مقامات حاکم رژیم‌های عربی و یا ماموران رده بالای امنیتی را هدف قرار می‌دادند و از کاربرد خشونت علیه مردم عادی پرهیز می‌کردند؛ اما در نوع سوم که نوعی اقدام کورکورانه و تروریستی است، مردم عادی و غیرنظامی نیز هدف عملیات خشونت بار گروه‌های اسلامی تندرو قرار می‌گیرند (همان، ۱۳۹۰: ۸۸). همچنین دامنه این حملات صرفاً به دولتهای عربی و اسلامی نیز محدود نمی‌شود و به سایر نقاط جهان به ویژه اروپا و آمریکا نیز سرایت کرده و از این رو حساسیت بیشتری را در جامعه جهانی بر می‌انگیزاند.

به همین سبب بنابر هدف این پژوهش خشونت فرقه‌ای به عنوان تهدید علیه امنیت جهانی، از جمله امنیت غرب، آمریکا و اسرائیل مطرح است. خشونت فرقه‌ای هر چند با هدف سرنگونی دولتهای دشمن انجام می‌پذیرد، اما منحصر به هدف‌های نظامی و دولتی نمی‌شود و در میزان خشونت کاربردی نیز محدودیتی نمی‌شناسد. شکل‌گیری چنین نوعی از خشونت برای اولین بار بین دولت و جنبش اسلامی الجزایر به وقوع پیوست که طی آن اسلام‌گرایان به کشتار صدها غیرنظامی پرداختند و شکل جدیدی از افراط‌گرایی را به معرض نمایش جهانی گذاشتند (M.Hafez, 2000, 589). همچنین گروه افراطی الجماعه الاسلامیه در سالهای ۱۹۹۲، ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷ در منطقه توریستی اهرام ثلاثه به اتوبوس‌های حامل جهانگردان حمله ور شدند و تعداد زیادی از آنها را به قتل رساندند. در واقع هدف از چنین اقداماتی این بود که رژیم مصر را از درآمد هنگفت ناشی از جهانگردی محروم کنند (احمدی، ۱۳۹۰: ۹۵). در اوایل دهه ۱۹۹۰ همچنین عملیات خشونت آمیزی در مرکز تجارت جهانی آمریکا به وقوع پیوست که طی آن تعداد زیادی از شهروندان آمریکایی کشته شدند. این نوع خشونت در سالهای ۱۹۹۵ به بعد نیز همچنان ادامه یافت و در حمله به پایگاه نظامی آمریکا در عربستان و یمن، حمله به سفارت آمریکا در آفریقا و نیز حمله به برج‌های تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ کشتار زیادی بر جا گذاشت که همگی آنها به منزله تهدید امنیت جهانی و نیز تهدید علیه امنیت ملی کشورهای مقصد خشونت تلقی می‌شدند.

در تحلیل و تبیین جنبش‌های خشونت آمیز در جهان اسلام، ناگزیر خواهیم بود که تحولات افغانستان را به عنوان مرکز ثقل چنین جنبش‌هایی از نظر بگذرانیم. حمله نظامی شوروی به افغانستان در ۱۹۷۹ و نیز سرکوب جریان‌های اسلامی رادیکال توسط رژیم‌های وقت منطقه باعث گردید که تدریجاً بنیادگرایان رادیکال از کشورهای خود مهاجرت کنند و عموماً برای جهاد با کفار به افغانستان بروند. البته در شرایط ویژه جنگ سرد مساعدت آمریکا نیز در زمینه رشد چنین جریاناتی برای مقابله با خطر کمونیسم حائز اهمیت است (محمودیان، ۱۳۹۰، ۱۷۲). آنچه که در اینجا درباره تحولات افغانستان اهمیت دارد، این مسئله است که این کشور در دو دهه پایانی قرن بیستم محل تلاقی بنیادگرایان شرق و غرب جهان اسلام گردید؛ که این امر باعث ترکیب عقاید ایدئولوژیک و مهارت‌های سازمانی با منابع عظیم مالی شد که از طریق عربستان سعودی و امارات متحده عربی تأمین می‌شد. در این دوران بود که افغانستان شخصیت‌هایی چون اسامه بن لادن، ایمن الظواهری، عبدالله العزام و طلعت فؤاد قاسم که عموماً از مصر به افغانستان آمده بودند را به عنوان رادیکال‌ترین چهره‌های اسلام گرا به دنیا معرفی کرد. هدف تمامی گروه‌های بنیادگرای فعال در افغانستان جهاد علیه شوروی بود. حضور این گروه‌ها از دو جهت برای آنها مفید بود؛ اول اینکه از سایه امنیتی رژیم‌های عربی خلاصی یافتند و دیگر آنکه در بستری امن، به آموزش‌های نظامی که در آینده برای آنها کارایی ویژه‌ای داشت، دست یافتند (صلاح، ۱۳۸۰: ۶۷). نکته جالب توجه دیگری که در مورد مجاهدین عرب افغان بایستی ذکر کرد این مسئله است که بسیاری از آنها دارای تحصیلات عالی در رشته‌های فنی و مهندسی در دانشگاه‌های غربی بودند. به اعتقاد دیگو گامبیتا و استفان هرتاگ نویسندگان کتاب مهندسین جهاد، مقامات بلند پایه گروه‌های رادیکال اسلامی که عموماً شامل بنیادگرایان غرب عربی جهان اسلام می‌شدند تحت تأثیر تحصیل در رشته‌های فنی و تجربی قرار گرفته‌اند و تحصیل در این رشته‌ها از ذهن آنها ذهنی نامنعطف ساخته که در نهایت به چنین جریاناتی گرایش پیدا می‌کنند (Gambetta & Hertog, 2007, 73).

در افغانستان دو گروه اصلی با هم تلاقی داشتند؛ گروه‌های اسلامی غرب عربی با قدرت سازمانی و آموزش‌های ایدئولوژیک به نیروهای رادیکال شرق اسلام همچون سپاه صحابه پاکستان که از حمایت مالی گسترده عربستان سعودی و نیز پشتیبانی عقیدتی مدارس دیوبندی - که اندیشه‌های سلفی را ترویج می‌کردند - برخوردار بودند، پیوستند. این مسئله به خودی خود می‌توانست امنیت خاورمیانه در وهله اول و سپس امنیت جهانی را به خطر بیندازد.

اتفاقی که در آینده‌ای نزدیک به وقوع پیوست. پس از خروج نیروهای شوروی از خاک افغانستان و به قدرت رسیدن طالبان، تحرکات رادیکالیسم اسلامی که قریب به اتفاق از افغانستان سرچشمه می‌گرفت، افزایش چشمگیری یافت. بمب گذاری در نیویورک، مسکو، سفارتخانه‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا و نهایتاً ربودن هواپیماهای آمریکایی و حمله به برج‌های تجارت جهانی از این دست تحرکات خشونت آمیزی بود که علیه غیر مسلمانان به کار گرفته شد. همچنین باید به تشکیل جبهه جهانی اسلامی جهاد بر علیه مسیحیان و یهودیان در سال ۱۹۹۸ توسط بن لادن، ایمن الظواهری و مجاهدین افغان اشاره کرد (محمودیان، ۱۳۹۰: ۹۰). طبیعی است که چنین فعالیت‌هایی باعث ایجاد یک نگاه به شدت امنیتی در غرب و به ویژه آمریکا در خصوص جریان‌های رادیکال اسلامی گردید که در بیانات و گزارش‌های آنها قابل مشاهده است.

وزارت دفاع آمریکا در سال ۱۹۹۸ گزارشی را در خصوص شبکه القاعده منتشر می‌کند. این گزارش درباره بن لادن اینگونه می‌نویسد: بن لادن خواستار نابودی آمریکاست، چون آمریکا را مانع اصلی در سر راه اصلاح جوامع اسلامی می‌داند. از سال ۱۹۹۶ گفتمان ضد آمریکایی او تشدید شده و حتی خواستار حملات فراگیر بر ضد آمریکا و حتی شهروندان شده است و در سال ۱۹۹۶ بیانیه اعلان جنگ بر علیه آمریکا را صادر نمود (تارنمای وزارت دفاع ایالات متحده آمریکا، اوت ۱۹۸۸). سالهای پایانی قرن ۲۰ و همچنین دهه اول قرن ۲۱ مملو از چنین دیدگاه‌هایی در خصوص جریان رادیکالیسم اسلامی در غرب و به ویژه آمریکا بود و همچنان این دیدگاه‌ها ادامه دارد. موضوعی که به این پژوهش مربوط است شکل‌گیری نگاه امنیتی غرب به رادیکالیسم اسلامی است، هر چند تحرکات غرب و به ویژه آمریکا در منطقه خاورمیانه را نیز نباید در تحلیل شکل‌گیری رادیکالیسم اسلامی و تحریک چنین جریان‌های نادیده انگاشت.

سوریه و امنیت غرب

حافظ اسد، رئیس‌جمهور سوریه پس از کودتای نظامی و به قدرت رسیدن، ثباتی کم سابقه در تاریخ سوریه به وجود آورد و این کشور را به عنوان یک دولت در خاورمیانه مطرح ساخت. مخالفان سیاسی به انحای مختلف دستگیر، شکنجه، اعدام و حذف شدند. یکی از عمده‌ترین مخالفان رژیم تازه تأسیس اسد اسلام‌گرایان اخوان المسلمین بودند. هنگامی که شورش اخوان المسلمین در سال ۱۹۸۲ صورت گرفت اسد شدیداً آن را سکوب کرد و این امر باعث گردید که رابطه اخوان المسلمین با رژیم سوریه برای همیشه تیره بماند. در امور خارجی او به دنبال

تبدیل سوریه به عنوان رهبر جهان عرب بود. اتحاد حافظ اسد با مصر با یک حمله غافلگیرانه به اسرائیل در اکتبر ۱۹۷۳ به اوج خود رسید. اما قطع ناگهانی این ارتباط توسط مصر باعث کم رنگ شدن این روابط گردید. در جنگ خونین داخلی لبنان در سال ۱۹۷۶ حافظ اسد بخش عمده‌ای از نیروهای خود را به منطقه اعزام کرد و با حضور دائمی خود در صدد ظاهر شدن به عنوان بخش مهمی از نیروهای حافظ صلح در جهان عرب قرار گرفت. در این دوران اسد ظاهراً به گروه‌های رادیکال فلسطینی و مسلمان مستقر در لبنان کمک می‌کرد. در سپتامبر ۱۹۸۰ همزمان با آغاز جنگ ایران و عراق دشمنی دیرینه با عراق سبب شد تا او در جنگ ایران و عراق به حمایت از ایران بپردازد. روابط جمهوری اسلامی ایران با سوریه به عنوان مهمترین متحد استراتژیک در جنگ با عراق و مبارزه با اسرائیل نیز بسیار گسترش یافته و تقویت گردید. به گونه‌ای که ایران فراتر از ارتباطات نزدیک با سوریه به عنوان یکی از اعضای پایداری جبهه عرب، به حمایت همه جانبه از سوریه در رویارویی با اسرائیل پرداخت (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۹: ۶۱-۳۶۰). با حمله عراق به کویت در سال ۱۹۹۰ سوریه به نیروهای ائتلافی به رهبری آمریکا علیه عراق پیوست. این همکاری منجر به برقراری روابط صمیمانه‌تر با دولت‌های غربی گردید که قبلاً حمایت از تروریسم را محکوم کرده بودند. حافظ اسد در اواسط دهه ۱۹۹۰ به دنبال ایجاد روابط صلح آمیز با اسرائیل برآمد، اما تلاش‌های مکرر او برای بازپس گیری بلندی‌های جولان باعث توقف مذاکرات شد. در سال ۱۹۹۸ او روابط نزدیک‌تری با عراق در پرتو همکاری‌های استراتژیک رو به رشد اسرائیل و ترکیه برقرار کرد. اسد در سال ۲۰۰۰ درگذشت و پسرش بشار اسد جایگزین او شد. در مه سال ۲۰۰۲ بوش با قرار دادن سوریه در لیست کشورهای محور شرارت باعث تیره‌تر شدن روابط واشنگتن و دمشق شد. آمریکا در مه ۲۰۰۴ تحریم‌های اقتصادی وسیعی را در مورد سوریه به دلیل حمایت از گروه‌های تروریستی و عدم جلوگیری از ورود شبه نظامیان به عراق خواستار شد. در سال ۲۰۰۵ تنش با آمریکا به نقطه اوج خود رسید. آمریکا خواستار خروج نیروهای سوریه از لبنان بود (BBC News, Syria's profile, 19 March 2014).

سوریه در بسیاری از تحولاتی که در خاورمیانه و به ویژه در تخصم با اسرائیل به وقوع پیوسته تقریباً نقش پل مقاومت به محوریت ایران را ایفا کرده است، مضافاً باید به نقش مستقل سوریه به عنوان تأمین کننده سلاح حماس و حزب الله لبنان نیز اشاره داشت. به همین دلیل سید حسن نصرالله دبیرکل حزب الله لبنان در سخنرانی خود در دلیل حمایت حزب الله لبنان

از رژیم سوریه به این موارد اشاره می‌کند (سخنرانی سید حسن نصرالله، ۱۳۹۳/۰۳/۰۴). از نظر مختصات جغرافیایی نیز سوریه بین مدار ۳۲ و ۳۷ درجه شمالی و ۳۵ و ۴۲ درجه شرقی قرار دارد. این موقعیت جغرافیایی سبب شده است که سوریه از نظر بازرگانی و سیاسی موقعیت مهم راهبردی بدست آورد و محل اتصال سه قاره مهم آسیا، آفریقا و اروپا گردد. موقعیت ژئوپلیتیکی سوریه، این کشور را در نقطه اتصال خاورمیانه نفت خیز با اروپای صنعتی قرار داده است. سوریه یک بازیگر ژئوپلیتیک محور است که سه عامل واقع شدن در منطقه‌ی استراتژیک خاورمیانه، قرار گرفتن بر کرانه شرقی دریای مدیترانه و برخورداری از ۵۰۱ کیلومتر ساحل و همسایگی با فلسطین، لبنان، ترکیه و عراق، به وضوح اهمیت ژئوپلیتیکی و نقش راهبردی این کشور را در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی نمایان می‌سازد (Martini & et al, 2011, 2-3). این ویژگی‌ها باعث شده است تا سوریه کشوری حائز اهمیت در خاورمیانه به حساب آید. در دهه‌های قبل از جنگ داخلی سوریه، سیاستگذاران آمریکا بر نقش دخالت دولت سوریه در ثبات خاورمیانه تاکید داشته‌اند. در سال ۱۹۷۶، دولت آمریکا سوریه را تشویق به ارسال نیروهای نظامی به لبنان برای جلوگیری از پیروزی رادیکال‌های اسلامی در جنگ داخلی لبنان کرد. هم چنین پس از حملات ۱۱ سپتامبر علاقه آمریکا به همکاری با سوریه در جهت جلوگیری از حملات تروریستی افزایش یافت. اما این همکاری در جریان جنگ عراق در سال ۲۰۰۳ از هم پاشید. سرنگونی دولت‌های افغانستان و بعد هم عراق در سیاست مداران سوریه این ترس را به جود آورد که نقطه‌ی بعدی توقف تور تغییر رژیم آمریکا سوریه خواهد بود. به همین خاطر و برای اقناع و فهماندن این مطلب به آمریکا که جنگ با سوریه بسیار پر هزینه خواهد بود؛ سوریه تروریست‌های سراسر جهان را از طریق خاک خودش به عراق دعوت می‌کرد تا آمریکا جنگ را صرفاً در عراق محدود سازد (Interview with Mark Moyar, hoover institution, February 14, 2013).

می‌توان گفت بیشترین مسئله حائز اهمیت درگیری آمریکا و اسرائیل با سوریه بر سر این مسئله است که این کشور به تعبیر مقامات ایران "محور مقاومت اسلامی" در منطقه می‌باشد. تا قبل از شروع بحران اخیر، به تعبیر سید حسن نصرالله نیروهای مسلح سوریه، تنها ارتش کلاسیک عربی بود که می‌توانست امنیت اسرائیل را در معرض خطر قرار دهد (سخنرانی سید حسن نصرالله، ۱۳۹۱/۰۷/۰۱). نقش آفرینی سوریه در معادلات سیاسی لبنان و قرار گرفتن دمشق به عنوان دولت حامی مقاومت اسلامی، بر اهمیت استراتژیک سوریه افزوده است. ساحل

مدیترانه، مسیر طرطوس و بانیاس این کشور می‌تواند بنادر مهمی برای صادرات نفت و گاز عراق و ایران به اروپا باشد. سوریه در اکثر مسائل خاورمیانه دارای نقش کلیدی است، عدم حمایت از رژیم بعثی صدام در جنگ علیه ایران و ممانعت از قومیتی شدن جنگ، حمایت از مقاومت اسلامی لبنان و فلسطین در جنگهای ۳۳ روزه و ۱۱ روزه و مخالفت با روند سازش و به رسمیت شناخته شدن اسرائیل از جمله این موارد است. همچنین نزدیکی دیدگاه رهبران سوریه به مقامات جمهوری اسلامی ایران و قرار گرفتن این کشور در محور ایران، اهمیت و نقش استراتژیک سوریه را فزاینده ساخته است. سوریه همیشه در نقش حمایتی از ایران ظاهر شده است. سوریه در فاصله سالهای ۱۹۹۶- اولین عقب نشینی رژیم صهیونیستی از لبنان - تا ۲۰۰۶- زمان آغاز جنگ ۳۳ روزه- نقش عمده و اصلی در تجهیز و پشتیبانی از حزب الله داشته و بدون این کمک‌ها شکست اسرائیل در سالهای ۲۰۰۰-زمان عقب نشینی کامل اسرائیل از لبنان - و ۲۰۰۶ امکان پذیر نبوده است.

اهمیت و نقش استراتژیک سوریه در مناسبات منطقه‌ای و بین المللی و همچنین رقابتهای ژئوپلیتیکی و معادلات راهبردی، بیشترین سهم را در ایجاد ناآرامی‌های سوریه دارند. سوریه به دلیل ارتباطش با مناقشه اسرائیل و فلسطین یکی از مهم‌ترین نگرانی‌های امنیت ملی ایالات متحده آمریکا به حساب می‌آید. از منظر آمریکا و متحدانش (برخی از کشورهای اروپایی، اسرائیل، عربستان سعودی و اردن) تضعیف مقاومت اسلامی، یکی از مهمترین بخش‌های راهبرد مهار جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌گردد. سقوط حسنی مبارک در مصر توازن منطقه را به ضرر غرب تغییر داد در حالی که مهار آن از آمریکا و اروپا ساخته نبود. سقوط رژیم مبارک در مصر، یکی از حلقه‌های محور آمریکا را بی ثبات نمود و توازن استراتژیک بین محورها را به نفع محور ایران و مقاومت اسلامی تغییر داد. بر این اساس تمرکز آمریکا بر سوریه و بی ثبات سازی آن، به عنوان کلیدی‌ترین حلقه‌ی محور مقاومت اسلامی و عمق استراتژیک ایران، در واقع هدفی برای برقراری توازن بین محورها و تضعیف مقاومت اسلامی و مهار ایران است. به نظر می‌رسد علت حمایت همه جانبه جمهوری اسلامی ایران از حکومت بشار اسد نیز به همین موضوع باز می‌گردد. رژیم اسد دسترسی حیاتی به نماینده‌های ایران، از جمله حزب الله لبنان، حماس و جهاد اسلامی فلسطین را فراهم کرده است و اجازه انتقال نیرو، اسلحه و کمک‌های مالی به این گروه‌ها از طریق خاک سوریه را می‌دهد. اگر جنگ داخلی باعث سقوط بشار اسد شود نفوذ ایران در خاورمیانه محدود می‌شود و همین امر باعث کاهش چشمگیر توانایی ایران

برای گسترش قدرت خود در منطقه خواهد شد. سوریه همچین شریک استراتژیک ایران در بازدارندگی اسرائیل از حمله به متحدان ایران و برنامه هسته‌ای آن بوده است (Will Fulton & et al, 2013, 7-9).

کاربست استراتژی موازنه ضعف در بحران سوریه

جریان موسوم به بهار عربی یا بیداری اسلامی در کشورهای عربی که درگیر آن بودند به اشکال متفاوتی ختم شد. بن علی حکومت تونس را واگذار کرد و به عربستان رفت، هرچند اوضاع اسفناک تونس تغییر چندانی نیافت. مصری‌ها تحولات پیچیده‌تری را طی کردند و ظرف مدت کمتر از یک سال دو رئیس‌جمهور را در قفس آهنی محاکمه کردند و نهایتاً نظامیان به قدرت رسیدند. مخالفان دولت یمن بعد از یک دوره درگیری داخلی، صالح را از قدرت برکنار کردند. تحولات لیبی بعد از یک دوره جنگ شدید داخلی، در نهایت با دخالت نظامی غرب در شهر سرت خاتمه یافت و قذافی به طرز فجیعی توسط مخالفانش به قتل رسید. اما در سوریه جریانات به نحو غیر مشابه ادامه یافت. اول اینکه شکل مخالفتها از تظاهرات ضد حکومتی تدریجاً به مبارزات مسلحانه‌ای کشیده شد که بنیادگرایان سلفی را از اقصی نقاط جهان به مبارزه با رژیم اسد فراخواند. ثانیاً تحولاتی که باقی کشورها به نسبت سریع از سر گذراندند، حکومت اسد مدت طولانی با آن درگیر شد و احتمالاً درگیر خواهد بود. ثالثاً برخلاف مورد لیبی که با حمله سریع و جدی ناتو روبرو شد، در سوریه فقط تهدید به حمله را شاهد بوده‌ایم. مسئله نگارندگان در این پژوهش معطوف به دو مورد اخیر است. اینکه دلایل فرسایشی شدن مسئله سوریه و نیز عدم مداخله جدی غرب در حل و فصل این بحران چه بوده است؟

فرضیات ابتدایی چندی در این پژوهش می‌توانست پاسخگوی مسئله ما باشد. می‌توان دلیل عدم مداخله جدی غرب و فرسایشی شدن این بحران را در حمایت روسیه، چین و ایران بدانیم و یا اینکه به نقل از دبیرکل حزب الله لبنان، ارتش قدرتمند اسد را دلیل پایداری سه ساله رژیم سوریه دانست (خبرگزاری فارس، ۱۳۹۲/۰۴/۲۹). می‌توان ملاحظات داخلی کشورهای غرب و تلاش‌های ضد جنگ جوامع مدنی غرب را دلیل عدم مداخله جدی و تبعاً فرسایشی شدن منازعه در سوریه دانست. برخی‌ها نیز نبود نفت به عنوان عامل تحریک کننده برای حمله خارجی را دلیل ادامه یافتن این بحران می‌دانند. اما در این پژوهش از تمامی فرضیات فوق فاصله خواهیم گرفت و با تحلیلی بدیع بر مبنای استراتژی موازنه ضعف بحران سوریه را بررسی

خواهیم کرد. به اعتقاد نگارندگان این مقاله آنچه در سوریه در حال اتفاق است بر مبنای این استراتژی پایه ریزی شده است. موازنه وضعی که از یک سو رژیم اسد و از سوی دیگر سلفی‌ها را شامل می‌شود. در ادامه به دلایل پیگیری این استراتژی خواهیم پرداخت.

تأمین امنیت اسرائیل از اصول اساسی سیاست خارجی غرب و به ویژه آمریکا در خاورمیانه بوده است و هر آنچه به عنوان تهدید علیه امنیت اسرائیل تلقی شود، به تبع آن بر رویکرد سیاسی غرب در آن مسئله تاثیرگذار خواهد بود. بنیادگرایان اسلامی و تفکرات حداکثرگرایانه از دین با گرایش بازگشت به سلف صالح از جمله مسائلی است که ناگزیر برای تحلیل مسائل امروز سوریه از آن گریزی نخواهیم داشت. به اعتقاد نگارندگان این مقاله تبدیل جنبش تغییر رژیم از شکل مسالمت آمیز به جنبش مسلحانه و ورود سلفی‌های اسلامگرا به امید تشکیل امارات اسلامی تفکر استراتژی موازنه ضعف را در سوریه کلید زد. بنیادگرایی اسلامی چه به لحاظ نظری و چه به لحاظ عملی در خاورمیانه و حتی تجربه‌ای که غرب از آن داشته همواره تجربه‌ای تلخ بوده که اتفاقاً در خاورمیانه همراه با پان عربیسم یکی از آبشخورهای مبارزاتی علیه اسرائیل بوده است.

با توجه به آنچه گفته شد مسئله ما اینطور تحلیل و تبیین می‌شود: بنیادگرایی اسلامی و نیز سایه تهدید آمیز چنین جریاناتی بر امنیت غرب و اسرائیل همواره یکی از موضوعاتی بوده که ذهن استراتژیست‌های غربی را به خود مشغول داشته است. در ادامه تغییر سبک مخالفت از حالت مدنی به شبه نظامی در سوریه و حضور گسترده شبه نظامیان سلفی که از کشورهای مختلف به سوریه گسیل شده بودند، عرصه برای تفکر و پیگیری بحران سوریه بر مبنای استراتژی موازنه ضعف از سوی آمریکایی‌ها فراختر شد. این فرصت پیش آمده از چند جهت حائز اهمیت است. اول اینکه بعد از حمله شوروی به افغانستان چنین فرصتی پدید نیامد که بدنه اصلی مجاهدین بنیادگرای اسلامی در کشوری واحد به صورت یکپارچه درگیر در منازعه‌ای خونین شوند. البته در خصوص قدرت گیری مجاهدین عرب-افغان همانطور که به آن اشاره شد نقش آمریکا به منظور مهار کمونیسم حائز اهمیت بود. اهمیت بعدی به جنگ دو دشمنی باز می‌گردد که برای امنیت اسرائیل خطر ساز بوده‌اند، در مورد جنبش‌های بنیادگرا پیش از این بحث شد اما درباره رژیم بشار اسد نیز باید گفت که رژیم کنونی سوریه به عنوان متحد ایران و یکی از راه‌های انتقال سلاح از ایران به حزب الله لبنان همواره یکی از عوامل تهدید زا در خاورمیانه علیه امنیت اسرائیل بوده است.^۱ سوم اینکه تقبل هزینه‌هایی که این

منازعه خونین دو طرفه به وجود می‌آورد عمدتاً به متحدان غیر غربی دو طرف منازعه باز می‌گردد. گفته شده که عربستان و قطر، بیشترین کمک‌های نظامی و تسلیحاتی را به شورشیان ارائه می‌کنند. در مقابل، ایران و روسیه نیز از دولت بشار اسد حمایت کرده‌اند (بی بی سی فارسی، ۱۳۹۳/۰۱/۰۵). در مورد کمک‌هایی که به شورشیان مخالف بشار اسد می‌شود باید گفت صندوقی به همین منظور با مرکزیت قطر تشکیل شده و هزینه‌های هنگفتی از سوی کشورهای حاشیه خلیج فارس به این امر اختصاص یافته است (افتخاری، ۱۳۹۱: ۲۵۶).

در خصوص گروه‌های فعال جهادی در سوریه باید اذعان داشت که علی‌رغم تفاوتی که این گروه‌ها به لحاظ سازمانی داشته‌اند اما در یک نقطه مشترک‌اند و آن تعبیر رادیکال از اسلام سیاسی است. بدین معنا تمام گروه‌های فعال جهادی در سوریه اعم از داعش، النصره، القاعده و امثالهم به تشکیل امارات اسلامی تمایل دارند و طبیعتاً تشکیل چنین حکومتی برای منافع آمریکا و اسرائیل در منطقه خطرناک خواهد بود. به نظر می‌رسد تجربه افغانستان آمریکا را در مواجهه با چنین جریاناتی محتاط‌تر نموده است.

بنا بر دلایل فوق به نظر می‌رسد غرب تا تحصیل شرایط مطلوب از ادامه این وضعیت خرسند باشد. به اعتقاد نگارندگان این مقاله تحصیل شرایط مطلوب از منظر غرب اینگونه خواهد بود: یک جنگ طولانی مدت و فرسایشی برای تضعیف و نابودی گروه‌های سلفی در وهله اول و نیز در پایان یک جنگ سبک و فیصله دادن به بحران سوریه با جایگزینی دولتی که امنیت اسرائیل را بهتر دریابد. دلایل ما بر اولویت دادن تضعیف گروه‌های جهادی بر جایگزینی دولت اسد این است که همواره حمله نظامی به کشوری دارای مرز مشخص و ارتش ملی معین قابل دسترس تر از تضعیف و نابودی گروهی جهادی با مرزهای جهانی است. اکنون این فرصت برای غرب به دست آمده که در قلمرویی متمرکز گروه‌های جهادی را به مسلخ بکشاند و غرب چنین فرصتی را از دست نخواهد داد. شاید بتوان اعلان حمله نظامی آمریکا و متحدانش به مواضع داعش از سوی باراک اوباما را در این راستا تحلیل نمود. در پایان برای نشان دادن قوت فرضیه خویش به چند نمونه عینی از موضع‌گیری‌های مقامات ذی‌دخل در بحران سوریه می‌پردازیم.

در تاریخ ۱۳۹۲/۱۲/۲۳ احمد جریا، رئیس ائتلاف ملی سوریه در مصاحبه‌ای که با بی بی سی فارسی داشته به مسائلی اشاره دارد که حاکی از عدم حمایت قطعی ایالات متحده از انقلابیون سوریه است. آنچه که در ادامه می‌آید گزیده‌ای از این مصاحبه است:

احمد جریبا، رئیس ائتلاف ملی سوریه گفته است که حامیان بین المللی مخالفان حکومت سوریه باید به وعده خود در مورد ارسال سلاح‌های سنگین عمل کنند.

احمد جریبا به بی بی سی گفت که به وی قول داده شده بود که اگر دولت سوریه مسئول شکست مذاکرات صلح تشخیص داده شود کشورهای گروه "دوستان سوریه" اسلحه سنگین در اختیار مخالفان قرارخواهند داد. به گفته آقای جریبا حال زمان آن فرارسیده است که این کشورها به وعده خود عمل کنند ... احمد جریبا گفت: "مردم سوریه بهای از دست رفتن زمان را باخون خود می‌پردازند" ... آقای جریبا خودداری آمریکا از اقدام نظامی علیه رژیم بشار اسد را نومید کننده خواند و گفت " برای حل مشکل باید سر مار را قطع کرد". ... احمد جریبا در عین حال اذعان داشت که در مقایسه با اسلامگرایان افراطی، دولت بشار اسد دشمن بزرگ‌تری است اما تاکید کرد که ائتلاف ملی با گروه‌های تروریست مبارزه خواهد کرد زیرا، به گفته او، ائتلاف و مردم سوریه خواستار حضور این گروه‌ها در سوریه نیستند.

آقای جریبا هم چنین اذعان داشت که خواستار آن بود که آمریکا بعضی از نقاط مورد استفاده نیروهای دولتی در سوریه را بمباران کند. وی گفت اگر این اقدام انجام می‌گرفت بحران سوریه در مدت زمان کمتری به پایان می‌رسید (بی بی سی فارسی، ۱۳۹۲/۱۲/۲۳).

دو هفته پس از انتشار مصاحبه فوق در تاریخ ۱۳۹۳/۰۱/۰۵ در سایت بی بی سی فارسی خبری با محتوای زیر به اطلاع عمومی رسید:

ولیعهد عربستان سعودی جامعه بین‌المللی را متهم کرده که شورشیان سوریه را فریب داده است. امیر سلمان، برادر ناتنی ملک عبدالله پادشاه عربستان که در نشست افتتاحیه سران اتحادیه عرب در کویت سخن می‌گفت، خواهان ارائه کمک‌های بیشتر به شورشیان سوریه برای تغییر موازنه قدرت شد. عربستان سعودی یکی از مهم‌ترین حامیان شورشیان در سوریه بوده است (بی بی سی فارسی، ۱۳۹۳/۰۱/۰۵).

احمد معاذ الخطیب سرکرده سابق ائتلاف مخالفان سوری در دیدار با نبیل فهمی وزیر خارجه مصر گفت: گروه "دوستان سوریه"، دروغگو، فریبکار و منافقند و مسوول وضعیت کنونی بحران سوریه هستند... الخطیب درباره گروه موسوم به دوستان سوریه (شامل ۱۱ کشور حامی مخالفان سوری از جمله آمریکا، فرانسه و ترکیه) گفت: "نیمی از کشورهایی که خود را دوستان سوریه می‌نامند، دروغگو، فریبکار و منافقند و اساساً، خود آن‌ها باعث شدند به وضعی که اکنون دچار آن هستیم، برسیم. به این ترتیب، اکنون باید به آغوش جهان عرب برگردیم که

یک مرجع اساسی است. برخی از طرف‌ها هستند که نمی‌خواهند بحران سوریه که بیش از سه سال ادامه داشته، حل و فصل شود (تارنمای شبکه اطلاع‌رسانی افغانستان، ۱۳۹۳/۰۲/۳۱). مارک مویار استاد دانشگاه استنفورد آمریکا در مصاحبه‌ای که با موسسه هوور تحت عنوان «منافع ایالات متحده در سوریه، گذشته و حال» داشته، در خصوص کمک‌های بیشتر آمریکا به مخالفین میانه رو بشار اسد، تاکید دارد که آمریکا امیدوار است که مخالفین میانه رو قبل از گروه‌های افراطی قادر به سرنگونی رژیم اسد باشند. در بخشی از این مصاحبه در خصوص نگرانی آمریکا از قدرت‌گیری افراطیون در سوریه آمده است:

اگر شورشیان افراطی کنترل سوریه را به دست آورند، مقامات دولت آمریکا نگران دستیابی به سلاح‌های شیمیایی و سلاح‌های متعارف پیشرفته هستند، که می‌تواند علیه اهداف اسرائیل و یا ایالات متحده استفاده شود. روی کار آمدن دولت متوسط می‌تواند روند صلح را در منطقه افزایش دهد و ادامه جریان کمک‌های ایران به حماس و حزب الله لبنان را ضعیف‌تر کند (Interview with Mark Moyar, Hoover Institution, February, 2013)

نتیجه‌گیری

بخش نتیجه‌گیری را برای تحریک حافظه تاریخی مخاطبین این پژوهش با جمله‌ای در خصوص جنگ ایران و عراق از کتاب شکل‌گیری انقلاب اسلامی نوشته محسن میلانی آغاز می‌کنیم:

هدف آمریکا طی جنگ عراق-ایران، نظاره نابودی طرفین متخاصم، یا همان هدف بریتانیا در نبرد آلمان با شوروی در جریان جنگ جهانی دوم، بدون دادن اجازه به یکی از آنها برای پیروزی بر دیگری و یا به گفته کیسینجر، اطمینان از وجود دو بازنده در یک جنگ واحد بود (میلانی، ۱۳۸۷: ۳۷۲).

شبهاتی که بین جنگ ایران و عراق و جنگ داخلی سوریه از منظر فرسایشی شدن هر دو بحران وجود داشت؛ حافظه تاریخی نگارندگان این پژوهش را به تحریک واداشت و به همین سبب بحران سوریه را بر مبنای استراتژی موازنه ضعف تحلیل کردیم و بدین سبب به دنبال شواهدی برای آزمون فرضیه خویش برآمدیم. در این پژوهش هدف اصلی ارائه ادله‌ای برای پاسخ به این سؤال بود که آمریکا در سوریه به دنبال چیست؟

پاسخ نگارندگان به این سؤال این بود که سیاست خارجی خاورمیانه‌ای آمریکا، کما فی السابق بر پایه تأمین امنیت اسرائیل استوار است و طبیعتاً هر مسئله‌ای که مربوط به سیاست خارجی آمریکا در خاورمیانه باشد، یکی از فاکتورهای اساسی و ملحوظ آن مسئله اسرائیل و تأمین امنیت آن است. بحران سوریه یکی از مهمترین مسائل امروز خاورمیانه است که عمیقاً با امنیت آتی اسرائیل گره خورده است. آمریکا در صورتی که بنیادگرایان رادیکال اسلامی در سوریه فعال نمی‌شدند، می‌توانست موضعی قاطع در قبال تحولات سوریه داشته باشد اما مشکل از آنجا آغاز شد که بنیادگرایان سلفی گوی مخالفت با رژیم اسد را از مخالفان ملی گرا، سکولار و منعطف اسلامی ربودند و به جریان تقریباً غالب در مبارزه با رژیم اسد تبدیل شدند. در چنین شرایطی بود که آمریکا مجبور شد با بحران سوریه با احتیاط بیشتری برخورد کند. چرا که کوچک‌ترین اشتباهی می‌توانست و می‌تواند معادلات منطقه را به ضرر اسرائیل تغییر دهد. به این سبب فرضیه این پژوهش بر این پایه قرار گرفت که آمریکا در بحران سوریه همانند جنگ ایران و عراق ترجیح داد که دو طرف منازعه تا سر حد نابودی با هزینه کشورهای منطقه پیش روند و در این مسیر با استفاده از اهرم‌هایی مانند فروش سلاح، تصویب قطع نامه و امثالهم موازنه تضعیف دو طرف منازعه را پیش ببرد. اما این وضعیت با اقداماتی که از سوی داعش به وقوع پیوست تغییر یافت. اولاً داعش با حمله به موصل درصدد تصرف یکی از عظیم‌ترین منابع نفتی خاورمیانه برآمد، که بدون شک برای آمریکا این موضوع از اهمیت بالایی برخوردار بود. ثانیاً خشونت فرقه‌ای این گروه به ویژه علیه کرده‌های ایزدی، برای جامعه جهانی بسیار تکان دهنده بود و در نهایت امر قتل چندین تبعه غیر نظامی غرب در سوریه و عراق، آمریکا را به برخورد مستقیم نظامی با داعش سوق داد. برخوردی که به اعتقاد نگارندگان این مقاله قابل پیش بینی بود و تنها به گذشت زمان و ایجاد بستری مناسب نیازمند بود.

در پایان نگارندگان این مقاله بر این اعتقاد هستند که بحران سوریه تا تضعیف شدید گروه‌های بنیادگرای اسلامی در سوریه و عراق ادامه خواهد داشت، چرا که فرصت مناسبی برای مهار اسلام‌گرایی رادیکال که منافع آمریکا و اسرائیل را می‌تواند به شدت تهدید کند، به وجود آمده است و به نظر نمی‌رسد سیاست‌گذاران آمریکایی از به وجود آمدن چنین فرصتی چشم پوشی کنند. با این حال این تحلیل نیز فرضیه‌ای است که برای اعتبار آن، بایستی در انتظار تحولات آتی منطقه و به ویژه سوریه نشست.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

بهرامی، سیامک (۱۳۹۵). «انحراف از نوعثمانی گرایی و کودتا در ترکیه»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال نوزدهم، شماره سوم.

بی نام (۱۳۹۵). «اتحادیه اروپا به دنبال تعلیق مذاکرات درباره الحاق ترکیه»، خبرگزاری ایسنا، قابل دسترسی در: www.isna.ir. تاریخ مشاهده ۱۳۹۵/۱۱/۸.

بی نام، (۱۳۷۹)، «تفسیر سیاسی اتحادیه اروپا و تداوم تحقیر ترکیه»، روزنامه جمهوری اسلامی.

بی نام، (۱۳۸۵)، «داستان تکراری ترکیه و اتحادیه اروپا»، روزنامه ایران، ۲۸ آبان. بیندی، فدریگا (۱۳۹۳)، سیاست خارجی اتحادیه اروپا، ترجمه پریسا شاه محمدی، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.پ

پارسایی، سید مهدی (۱۳۹۵). «بررسی روابط اتحادیه اروپا و ترکیه»، فصلنامه سیاست، شماره ۱۰. توحدفام، محمد و انوشا حضوری طریقه (۱۳۹۰). «تأثیر ساختار سیاست خارجی اتحادیه اروپا بر روابط خارجی ایران با کشورهای عضو»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و پنجم، شماره ۲. حافظیان، محمدحسین (۱۳۸۳). «ترکیه: نخبگان سیاسی-نظامی و چالش‌های دموکراسی»، فصلنامه راهبرد، شماره ۳۱.

خالوزاده، سعید و داود کیانی (۱۳۸۷). «اتحادیه اروپا و نظام بین الملل»، پژوهش‌نامه سیاست خارجی، شماره ۱۶.

خرمایی، مریم (۱۳۹۵). «رأی پارلمان اروپا به توقف مذاکرات پیوستن ترکیه به اتحادیه اروپا»، خبرگزاری مهر، قابل دسترسی در: www.mehrnews.com. تاریخ مشاهده ۱۳۹۵ / ۱۱ / ۵. ذاکریان امیری، مهدی (۱۳۷۸). «فرآیند اتحاد اروپا»، مجله پژوهشی دانشگاه امام صادق، شماره ۱۰.

زنگنه، حمید (۱۳۹۲). اتحادیه اروپا، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه. شیخ‌الاسلامی، محمدحسن و مزگان گلچین (۱۳۸۸). «چالش‌های بسط و تعمیق در اتحادیه اروپا و اگرایی علیه همگرایی»، مهرنامه، شماره ۱.

طاهایی، سیدجواد (۱۳۸۹). «اسلام عاملی بازدارنده برای عضویت ترکیه در اتحادیه اروپا»، پژوهش-نامه سیاست خارجی، شماره ۲۵.

عابدی، رضا (۱۳۸۹). «دلایل عدم الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا»، آفاق امنیت، سال دوم، شماره ۷.
قهرمان‌پور، رحمان (۱۳۸۱). «آینده روابط ترکیه و غرب: به‌سوی یک طرح استراتژیک، معرفی و نقد کتاب»، فصلنامه مطالعات خاورمیانه، شماره ۴.
کاظمی، سید علی اصغر (۱۳۷۰). نظریه همگرایی در روابط بین‌المللی «تجربه جهان سوم»، تهران: انتشارات پیک ایران.

ب) منابع انگلیسی

- Barbé, Esther and Eduard Soler i Lecha (2004). **EU-Turkish Relations, Special Dossier of the Observatory of European Foreign Policy**, European Union Center of North Carolina, EU Briefings.
- Chilcote Ronald (1981). **Comparative Politics (the Search for a Paradigm** , Westview Press ,Boulder ,Colorado.
- Columbis Theodore and Wolfe James (1990), **Introduction to International Relations Power and Justice** ,Englewood Cliffs ,New Jersey .
- Dougherty James (1971). **Contending Theories in International Relations**, Philadelphia ,J.B Lippincott Company .
- Fact Sheets on the European Union**, (2009). Luxembourg: Office for Official Publications of the European Communities.
- Govett, Jon (2004). **Ankara Seethes as Parliamentary Reforms Fail to Open Door to EU**, The Washington Report on Middle East Affairs : [database on-line]; Available from Pro Quest; Accessed September 2016.
- Huntington, Samuel (1996). **The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order**, New York, NY: Simon & Schuster.
- Morelli, Vincent (2013). **European Union Enlargement**, A Status Report on Turkey's Accession Negotiations Congressional Research Service.
- Muftuler, Melitem (2011). **Thee European Union and Turkey**, Availabe at: www.Reconproject.Com.
- Narbone, Luigi and Nathalie Tocci (2005). **Running Around IN Circles? The Cyclical Relationship between Turkey and the European Union**, Available at: www.Cespi. It.
- Oguzlu, H. Tarik (2004). **Changing Dynamics of Turkey's U.S. and EU Relations, Middle East Policy** [database on- line], Available from Pro Quest, Accessed September 2016.
- Ozbudun, Ergun (2014). **Akp at the Crossroads: Erdogans Majoritarian Drift, South European Society and Politics**, Volume 19.
- Phillips, David L. (2004). **Turkey's Dreams of Accession**, Foreign Affairs [database on-ling], available from Pro Quest, Accessed October 2016.
- Taspinar, Omer (2014). **The End of the Turkish Model, Survival: Global Politics**

بحران سوریه، غرب و استراتژی موازنه ضعف

and Strategy, Volume 56.
The Eu and Human Rights, (2007). at: [http:// eeas. Europa. Eu/human-
rights/index-en.htm](http://eeas.europa.eu/human-rights/index-en.htm).
Yilmaz, H. (2009). **in Turkey's Accession to the European Union: An Unusual
Candidacy**, Edited by Arvanitopoulos, C. Berlin: Springer.
